

## بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

### تبیین متعلق باء در بسم الله الرحمن الرحيم

بحث پیرامون تعیین متعلق باء در کلمه<sup>۱</sup> « بسم الله... »، مبتنی است بر آنچه معروف بین مفسران می باشد که لفظ « باء »، حرف جرّ است و مجموع جار و مجرور کلمه اند؛ نه کلام؛ لذا مفید معنای تام نخواهد بود، مگر با عنایت به متعلق آن که در تعیین آن متعلق سخنی خواهد آمد. اما اگر لفظ باء، حرف جرّ نباشد، بحث مزبور یعنی تبیین متعلق، درباره<sup>۲</sup> او روا نیست؛ بلکه باید مطلب دیگری را پیرامون آن طرح کرد؛ مثلاً مجموع کلمه<sup>۳</sup> ( **بسم الله الرحمن الرحيم** ) یا خصوص کلمه<sup>۴</sup> ( **بسم الله** ) عنوان و سرفصل شروع کاری از قبیل گفتار، نوشتار، رفتار و مانند آن قرار گیرد و هرگز از سنخ کلمات تجزیه و ترکیب پذیر و ابسته به ما قبل یا ما بعد ( محذوف یا مذکور ) نباشد.

در چنین حالی، بحث از تعیین متعلق حرف جرّ روا نیست؛ چنان که برخی درباره<sup>۵</sup> عنوان های بعضی از سُوْر، مانند « الحاقّة »، « القارعة » همین احتمال را داده اند؛ البته چنین احتمالی، نه سند عقلی دارد و نه به پشتوانه<sup>۶</sup> نقلی متکی می باشد؛ بلکه صرف احتمال است. همچنین اگر لفظ « باء »، در « بسم الله » و نیز سایر حروف این کلمه، هر کدام رمز خاص و خلاصه ای از اسم مخصوص الهی باشد؛ نظیر آنچه پیرامون برخی از حروف مقطعه وارد شد، که در این حال نیز بحث مزبور بی ثمر است؛ زیرا لفظ « باء » در این حال، جزئی از اجزای اسم خاص الهی می باشد و نیازی به تعلق به غیر ندارد؛ چون حرف جرّ نیست تا پیرامون متعلق آن گفت و گو شود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - لطائف الإشارات، ج ۱، ص ۴۴؛ وی چنین گفته است: گروهی از « باء » برّ و نیکی خدا به اولیای خود را متذکر می شوند و از « سین »، سر و راز او با اصفیاء الهی را متذکر می گردند و از « میم »، مَنّتِ خدا بر اهل ولایت او را به یاد می آورند و گروه دیگر از حرف « باء »، برائت خدا از هر بدی و از حرف « سین »، سلامت خدا از هر عیب و از حرف « میم » مجدّد خدای سبحان...، و گروه دیگر از « باء »، بها و از « سین » سنا و از « میم » ملک او را به یاد می آورند.

این احتمال نیز مبرهن نمی باشد. آنچه به نظر می رسد، همان مطلب مشهور بین اهل تفسیر است که لفظ «باء» حرف جر است و متعلق می طلبد؛ گرچه بحث درباره تعیین متعلق آن نسبت به سایر معارف قرآنی از اهمیت ویژه ای برخوردار نیست.

لذا، صدر المتألهین (قدس سره) تحقیق پیرامون مطالبی از قبیل: ۱. تعیین متعلق «باء» ۲. تقدم یا تأخر متعلق محذوف ۳. معنای تعلق اسم به قرائت در: (اقرء باسم ربك) ۴. چگونه لفظ «باء» مبنی بر کسر شد، با اینکه حرفهای بسیط مانند کاف تشبیه، لام ابتداء، واو عطف، فاء عطف و مانند آن مبنی بر فتح اند و سایر مباحث این سطح را به تفاسیر مشهور، مخصوصاً کشف ارجاع نمود و خود به تحقیق آن پرداخت؛<sup>۲</sup> لیکن برای تفسیر دارج و رایج، توجه اجمالی به آن سودمند است، لذا استاد علامه طباطبایی (قدس سره) با عبارت کوتاهی چونان مفسران گزیده گوی دیگر، از تعیین متعلق و اشاره به آن دریغ نفرموده است.<sup>۳</sup>

لازم است توجه شود که چون خداوند سبحان به مقتضای هو الاول، آغاز هر کار و هر شأن است، لذا اگر کاری بدون توجه به خدا آغاز شود، منقطع الاول است؛ چنان که اگر کار و شأنی بدون قصد قرب به خداوند که هو الآخر می باشد انجام شود، منقطع الآخر و ابتر خواهد بود؛ از این رو لازم است هر کاری به نام خدا آغاز شود، قهراً چنین کاری بی رجحان نیست؛ زیرا کار مرجوح که خدا از آن ناراضی است، هرگز به خداوند انتماء و نسبت نمی یابد.

معنای ابتداء کار به نام خدا این نیست که خصوص لفظ «بسم الله» در آغاز آن مورد عنایت قرار گیرد؛ بلکه هرچه مایه تذکر الهی است، هرچند کلمه ویژه «بسم الله» نباشد، کافی است؛ لذا برخی از ادعیه بدون کلمه «بسم الله» و با تحمید، تسبیح، تکبیر و مانند آن آغاز می شود که همگی توجه به اسمی از اسمای حسنا و صفتی از اوصاف علیای الهی است.

چنان که در امثال دستور خداوند درباره حلیت مذبح یا منحور و اشتراط آن به تسمیه در آیه<sup>۴</sup> (فکلوا مما ذکر اسم الله علیه إن کنتم بآياته مؤمنین)<sup>۴</sup> و آیه<sup>۵</sup> (ولاتأکلوا مما لم یذکر اسم

<sup>۲</sup> - تفسیر صدر المتألهین >، ج ۱، صص ۲۹ - ۳۰.

<sup>۳</sup> - المیزان، ج ۱، ص ۱۷.

<sup>۴</sup> - سوره انعام، آیه ۱۱۸.

اللّٰه عليه و أنّه لفسق...»<sup>۵</sup> چنین نقل شد: «شخصی در هنگام ذبح، تسبیح یا تکبیر یا تهلیل یا تحمید خدا نمود (کافی است یا نه)؟ امام (علیه السلام) فرمود: «هذا كله من أسماء الله، لا بأس به»؛<sup>۶</sup> یعنی همه این امور از نامهای الهی است و نام خداوند در همه این کلمات آمده است و چنین ذبح و سر بریدنی صحیح و آن مذبوح یا منحور، حلال می باشد.

گاهی اسم معنا یا فعل معین، همراه با لفظ «باء» که حرف جرّ است، ذکر می شود؛ مانند: «بحول الله و قوته أقوم و أقعد» و «إقرأ باسم ربك الذي خلق» که در این گونه موارد، ابهامی در تبیین متعلق «باء» وجود ندارد و گاهی کار معینی به نام خدا شروع شود که به مثابه قرینه معین می تواند تعیین کننده متعلق حرف جرّ باشد؛ مانند آنکه کسی بخواهد سوره ای تلاوت کند یا از جایی برخیزد یا به جایی بنشیند<sup>۷</sup> و نظیر آنکه ذابح یا ناجر در هنگام ذبح گوسفند یا نحر شتر می گوید: بسم الله...؛ یعنی به نام خداوند قربانی می نمایم و به نام او حیوان را سر می برم و نیز مانند شروع مؤلف یا مدرّس یا صاحب صنعت معین که در این گونه موارد احتمال تعیین متعلق حرف جرّ کاملاً بجاست؛ گرچه احتمال تعلق آن به متعلق عام که در موارد عمومی محتمل می باشد؛ نظیر ابتداء، استعانت و...، معقول خواهد بود.

البته ممکن است متعلق محذوف، اسم باشد تا جمله اسمیه شود و ممکن است فعل باشد تا جمله فعلیه گردد؛ مانند: ابتدائی (ابتدایی ثابت که ظرف مستقر باشد، نه لغو) بسم الله...، ابتدأت بسم الله...؛ زیرا حرف جرّ نیازمند به متعلق است تا از نقص برهد و به تمامیت برسد و این نتیجه گاهی با اسم معنا حاصل می شود مانند: «ابتداء» و زمانی با فعل حاصل می گردد؛ مانند: «ابتدأت».

بحث پیرامون تعیین متعلق، از آن جهت است که حرف جرّ نیازمند به آن است و از این لحاظ تفاوت بین اقسام مجرور نیست؛ یعنی اگر گفته می شد: «بالله»، و کلمه «اسم» ذکر نمی شد، باز جریان تعیین متعلق قابل طرح بود.

<sup>۵</sup> - سوره انعام، آیه ۱۲۱.

<sup>۶</sup> - وسائل الشیعه، ج ۲۴، کتاب الصيد والذباحة، ابواب الذبح، باب ۱۶، حدیث ۱.

<sup>۷</sup> - تفسیر طبری، ج ۱، ص ۳۹.

آنچه با ذکر کلمه<sup>۴</sup> « اسم » طرح می شود، این است که چرا به جای « بالله »، عنوان « بسم الله » انتخاب شد. برخی چنین گفته اند: ۱. برای تبرک به اسم. ۲. برای فرق بین شروع در کار مثلاً و بین سوگند؛ زیرا قَسَم به « الله » حاصل می شود؛ نه بسم الله. ۳. چون اسم عین مسماست، تفاوتی بین « الله » و بین « بسم الله » وجود ندارد. ۴. اول با انس به نام خداوند، دلها از علائق و سرها از عوائق صاف شود تا کلمه<sup>۵</sup> « الله »، بر دل نقی و سر صفی وارد آید.<sup>۸</sup>

محمد بن جریر طبری در جامع البیان فی تأویل القرآن حدیثی را به این مضمون از رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نقل می نماید: « مادر حضرت مسیح ( علیها السلام ) فرزندش عیسی ( علیه السلام ) را به مکتب برد تا از آموزگار فن کتابت آموزد. معلّم گفت: بنویس « بسم ». عیسی ( علیه السلام ) فرمود: « بسم چیست؟ » معلّم گفت: نمی دانم. عیسی فرمود: « باء، بهاء خداست، « سین، سناء اوست و « میم، مملکت او ».

آنگاه طبری چنین گفت: می ترسم گزارشگر به غلط نقل کرده باشد و منظور معلّم، ب، س، م، بوده است؛ آن طوری که کودکان را در مکتب حروف ابی جاد ( ابجد )، یاد می دهند؛ راوی حدیث اشتباه نمود و حروف سه گانه<sup>۹</sup> مزبور را متصلاً به صورت « بسم » نقل نمود؛ زیرا تأویل منقول یاد شده، هرگز با کلمه<sup>۱۰</sup> « بسم الله الرحمن الرحیم » به موازین لغت عرب هماهنگ نخواهد بود.<sup>۹</sup>

جناب محی الدین عربی، متعلق حرف جرّ را در هر سوره ای که آغاز آن « حمد » است، فعلی از ماده<sup>۱۱</sup> « حمد » می داند؛ مانند: حَمَدْتُهُ، أَحْمَدُهُ.<sup>۱۰</sup> مولی عبدالرزاق کاشانی متعلق آن را در تأویلات خود « ابدء » و « اقرء »، دانست؛ البته وی منظور از « اسم » را صورت نوعی انسان کامل جامع رحمت رحمانی و رحیمی دانست که مظهر ذات الهی است و اسم اعظم می باشد.<sup>۱۱</sup>

<sup>۸</sup> - قُشیری در تفسیر، لطائف الإشارات، ج ۱، ص ۴۴.

<sup>۹</sup> - تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۲ با اندکی تغییر.

<sup>۱۰</sup> - ایجاز البیان فی الترجمة عن القرآن، مطبوع در هامش تفسیر و اشارات ابن عربی، ج ۱، ص ۲۱.

<sup>۱۱</sup> - تأویلات، ج ۱، ص ۷.

در برخی از نصوص ، چنان که در مبحث روایی خواهد آمد ، چنین وارد شد : بسم الله ، یعنی «  
أَسْمُ عَلَى نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ» ؛ بنابراین متعلق حرف جر که محذوف است ، مشتق از  
ماده « اسم » می باشد و گوینده یا نویسنده در صدد آن است که خود را به نشانه بندگی  
خداوند موسوم سازد.

لازم است در حین این گفتار ، کوشا باشد که نمونه ای از اوصاف الهی را در خود ایجاد کند.<sup>۱۲</sup>  
به هر تقدیر ، اگر متعلق « با » از ماده قرائت یا هر ماده مناسب دیگر باشد ، چون اسم دارای  
مراتب است ، قرائت یا کار مناسب دیگر نیز دارای درجات خواهد بود و گوینده « بسم الله » با  
هر درجه ای که شروع نماید ، مطابق همان مرتبه کار خاص خود را ادامه می دهد ، چنان که  
وارد شده : « إقرء و ارق »<sup>۱۳</sup> ؛ یعنی بخوان و بالا برو.

نکته ای که توجه به آن سودمند می باشد ، این است که قرآن کریم از آن جهت که کلام خداوند  
است و متکلم آن با ایجاد این حروف و کلمات ، کتاب تدوینی را فراهم نمود ، صبغه تعلیم دارد  
و از آن جهت که بندگان خدا آن را تلاوت می نمایند و معانی آن را فرا می گیرند و با عمل به  
محتوای آن تزکیه می شوند ، صبغه تعلّم دارد ؛ لذا هنگامی که خداوند می فرماید : بسم الله ،  
نباید متعلق آن را استعانت و مانند آن دانست ؛ اما هنگامی که بندگان خدا آن را تلفظ می کنند ،  
متعلق آن می تواند ماده استعانت و نظیر آن باشد.

به هر تقدیر ، چون کلمه بسم الله جزء سوره و نیز جزء قرآن است ، اگر به منظور استعانت یا  
عنوان دیگر قرائت شود ، گرچه از لحاظ لفظ شامل حال خود نمی شود ، ولی از جهت ملاک ،  
خود را نیز در بر می گیرد ؛ یعنی استعانت از خداوند ، همان طوری که نسبت به سایر اجزاء  
سوره و همچنین سایر کلمات قرآن مجید محقق می باشد ، نسبت به خود بسم الله هم محقق  
خواهد بود ؛ حتی در ابتداء به نام خداوند ، باید نام الهی را سرآغاز افتتاح و ابتداء تسمیه و  
بسمله دانست.

<sup>۱۲</sup> - تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة ، ج ۱ ، ص ۲۵.

<sup>۱۳</sup> - بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۱۳۳.

آری ، اگر بسم الله جزء سوره نبود و خارج از قرآن بود ، می توانست به عنوان ابتداء به نام خدا قرار گیرد و با افتتاح آن ، سوره شروع شود.

به هر حال ، تسمیه<sup>۴</sup> الهی ، مفتاح هر در بسته و کلید هر مخزن می باشد ؛ چنان که نظامی گنجوی در آغاز مخزن الأسرار می گوید :

بسم الله الرحمن الرحيم \*\*\*\* هست کلید در گنج حکیم

در طلیعه<sup>۴</sup> لیلی و مجنون چنین می سراید :

ای نام تو بهترین سرآغاز \*\*\*\* بی نام تو نامه کی کنم باز

در آغاز هفت پیکر می سراید :

ای جهان دیده بود خویش از تو \*\*\*\* هیچ بودی نبود پیش از تو

در هدایت بدایت همه چیز \*\*\*\* در نهایت نهایت همه چیز

در مبدأ اسکندرنامه چنین می فرماید :

خدایا جهان پادشاهی تراست \*\*\*\* ز ما خدمت آید خدایی تراست

پناه بلندی و پستی تویی \*\*\*\* همه نیستند آنچه هستی تویی

در آغاز اقبالنامه مشابه طلیعه<sup>۴</sup> مخزن الأسرار چنین سروده است :

خرد هر کجا گنجی آرد پدید \*\*\*\* ز نام خدا سازد آن را کلید

خدای خرد بخش بخرد نواز \*\*\*\* همان ناخردمند را چاره ساز

البته بینش توحیدی همه<sup>۴</sup> سرایندگان ادب پرور یک سان نیست ؛ لذا آنچه جناب حکیم ابوالقاسم

فردوسی فرموده است :

به نام خداوند جان و خرد \*\*\*\* کزین برتر اندیشه بر نگذرد

با آنچه جناب شیخ محمود شبستری فرموده است ، همتای هم نیستند :

به نام آنکه جان را فکرت آموخت \*\*\*\* چراغ دل به نور جان برافروخت

زیرا گرچه فردوسی خداوند را خالق جان و خالق خرد نامید ، اما مطلب سوم که تنظیم رابطه<sup>۴</sup>

بین جان اندیشور و بین اندیشه است ، در نظم دلپذیر وی نیامد ؛ لیکن عارف شبستر ، گذشته از

اشاره<sup>۴</sup> ضمنی به خالقیت خداوند نسبت به مطلب اول و دوم ، یعنی آفرینش جان و آفرینش فکرت و اندیشه ، به مطلب سوم عنایت نمود و آن اینکه به ربوبیت خداوند در تعلیم انسان و ایجاد فروغ اندیشه در جان اندیشور توجه نمود تا کسی نپندارد که گرچه خداوند اصل جان و اصل علم را آفرید ؛ لیکن فراگیری علم از ناحیه<sup>۵</sup> خود روح انسانی انجام می شود و دانشمند در تعلّم ، محتاج به افاضه<sup>۶</sup> علم از خداوند نیست. خلاصه آنکه فردوسی ( قدّس سرّه ) به دو حبل بسیط اشاره فرموده است و شبستری به دو حبل بسیط و یک حبل تألیفی.

به هر تقدیر ، عرفان گلشن راز مشهود صاحب دلان است ؛ چنان که حماسه<sup>۷</sup> شاهنامه معلوم صاحب نظران و هر دو در ساحت توحید الهی به نظم منضود می پردازند ؛ گرچه امتیاز بصّر از نظر را نباید از نظر دور داشت و رجحان بصّر بر نظر را باید مقتضای بصیرت دانست.

مناسب است عنان کلام از مسیر مشهور<sup>۸</sup> عدول نکند و به معبر مستور وارد نگردد که کامیابان از آن ، اندکی از راهیان طریق معرفت و قلیلی از سالکان صراطِ عبادت شگری و مسافت حُبّی می باشند. آری ، حرّیت از غیر حمد<sup>۹</sup> بهره<sup>۱۰</sup> بندگان اجوف نخواهد شد و شهود شهید مطلق ، نصیب هر آکمه و آعور و آحول و اعما نمی باشد.